

خیلواکی



استقلال

www.esteqlaal.net

دوشنبه ۱۱ جولای ۲۰۲۲

ناتور رحمانی

یاد باد آن همه زیبای دوران ...

یاد باد آنوقت ها که نورلطیف مهتاب احساس عاشقانه را در نهاد بیدار میساخت و صدای نای سوخته دلی در نیمه شب خم و پیچ کوچه ها را عاشقانه تر مینمود .

یاد باد آنوقت ها که ستاره ها با تابندگی بیشتر نگاه های پُرحسرت شب زنده داران را از روی تخت بامها و بستر خوابشان تا مرزهای دوست داشتنی خیال میبرد .

یاد باد آنوقت ها که بانگ خروس پیام رسیدن روز را میرسانید و انوار ملایم صبح با اهتزاز نسیم سحر همه جا پراکنده میشد ، شاد و نویدبخش .

یاد باد آنوقت ها که دهقان بیل بر شانه، سرشار از نیرو و امید کوچه های خاک آلوده دهکده را درنور دیده و پای برهنه اش را میان جویبار باریک گشته از زمین اش می گذاشت .

یاد باد آنوقت ها که ماهیچه های پیچیده جوان کارگر متورم میشد و دانه های درشت عرق از پیشانی آفتاب سوخته اش روی آهن داغ و پُتک اش می چکید .

یاد باد آنوقت ها که عشق های پُردرد و معصومانه در خم و پیچ کوچه ها جوانه میزد، گل میشد و لای کتاب های مکتب قرار میگرفت، گلهای که از قطرات اشک و اندوه عشاق ناکام شبنمی میگشت.

یاد باد آنوقت ها که بچه ها به پیشواز نوروز و عید تا میدان های نزدیک کلبه های گلین شان می دویدند و با غریو و خنده تخم های رنگه جوش داده را میان مشت های کوچک شان میفشردند .

یاد باد آنوقت ها که نوجوان دختر های روستا گلهای مُروارید سپید و زرد را از لابلای مزارع جو و گندم می چیدند، لای گیسوان شان می گذاشتند ، به سر و روی هم می پاشیدند ، با شوخی های دخترانه آهوانه هر طرف میدویدند و صدای چوری های شان گنجشک ها را پراکنده میساخت .

یاد باد آنوقت ها که زیر سایه درخت توت اشتها برای نان گرم تنوری و شوربای تند، در کاسه های سفالی روی سفره دوچندان میشد و کام شرین از لذت توت، دست را به تمنای نوشیدن دوغ سرد به گردن کوزه چه می چسپاند .

یاد باد آنوقت ها که انگور ها خوشه میشد و خوشه ها آویز سر و سینه و گوش تاکها، کشمشی و حُسینی ، شست عروس و یاقوتی این دختران ناز رز با عشوه های مجذوب کننده از زیر چادر سبز برگ ها خودشان را نمایان میساختند .

یاد باد آنوقت ها که جنگل از نوای پرنده ها و زنبور های عسل مصرع های شعر، غزل و ترانه میساخت و با دست باد به پای کاجها و سپیدارها میریخت .

یاد باد آنوقت ها که حرارت زیر صندلی در شب های زمستانی حلاوت توت و چهارمغز، کشمش و جلغوزه، چای های پُررنگ خوشبو و قصه های جالب کتابهای کهنه را دوچندان میساخت و لحن خوش راویان شرین گفتار و شهرزادان قصه گوی رخوت خواب را لای مژه ها میدوانید .

یاد باد آنوقت ها که عشق معصومانه ترین ودیعه بود و صداقت نام دگر ایثار و ازخودگذری .

یاد باد آنوقت ها که ایمان قدسیت نام خدا را داشت و شرافت افتخار عقیده مومن بود .

یاد باد آنوقت ها که واژه ها مفاهیم بلند و انسانی داشتند و پشت کردن به تعهد، قول و میثاق همتراز جنایت محسوب میگردید .

یاد باد آنوقت ها که انسان در بازار معامله شرف اش را حراج نمی کرد و به زبان و کلامش ارج می گذاشت .

یاد باد آنوقت ها که هنوز انسان به گرگ طماع تبدیل نشده و زیر نام سیاست سراپا نمونه کامل خبائت نبود .

یاد باد آنوقت ها و آن دوران های خوب، با ارزش، دوست داشتنی، عشق آفرین، راستکارانه ، پُر از تفاخر، نجیبانه، پاک و انسانی .

ذهن خسته و چشمان درکشیده هر انسان خوب برای بازیابی آنوقت ها هر روز را در اسارت سیم های خار دار میگذراند ، هر روز خانه امید هایش ویران میشود و هر روز با انفجار خمپاره ها وجودش متلاشی میگردد!؟

و آنهایی که زنده میمانند وقتی اندوهگین، هراس آلود، نا آرام، مشوش و عصبی به جست و جوی خواب میشوند آشفتهگی تمامیت قصه های پُرغصه دنیا ای رسانه ها روانشان را پریشان میسازد،

آنوقت به یاد میاورند دوران آن همه زیبایی ها را ... که نفس شوم و نکبت زای کودتا و کودتاچیان
هفت و هشت ثور و دنباله روان آن جرثومه ها بربادش داد و به آتش اش کشید .

نفرین ابدی نثار شان باد !

